بحث لغوی

یك سند مهم
درباب زبان آذری

نگارنده رسالهٔ کوچکی دارم که بتاریخ غرّهٔ شوّال ۱۰۳۷ قمری استنساخ شده و مؤلف آن شاعری است بنام روحی انارجانی.

شرح حال این شاعر را که از مردم قریهٔ انارجان از قرای نزدیك بکوه سهند و از معاصرین سلطان محمد خدا بنده (۹۸۵-۹۹٦) پدر شاه عباس بزرگ و پسر بزرگترش سلطان حمزه میرزا (مقتول درهشتم ذی‌الحجه ۹۹٤) بوده راقم این‌سطور در هیچ کتابی نتوانستم بدست آورد، این است که از خوانندگان محترم مستدعی است که اگر از ایشان کسی در جائی بترجمهٔ حال روحی انارجانی دسترسی پیدا کرد ما را از آن مطلع سازد.

در این رساله که شرح اجمال آن بیاید وکاتب نام آنرا در آخر «رسالهٔ مولانا روحی انارجانی» ضبط کرده اشعاری از مؤلف هست که در آنها صریحاً تخلص خود را یاد میکند مثل این رباعی:

روحی تو بسی گناهکاری بعلی　　در دهر بجز گنه نداری بعلی
هر چند گناه تو ز حد افزونست　　اما بعلی امیدواری بعلی

یا:

خداوندا بعشق عاشقانت　　بعشق عاشقان بیکرانت
که روحی را ز سلك عاشقان کن　　دلش از نور عشقت جاودان کن

و در مقدمهٔ این رساله که بدبختانه ناقص است دوقطعه شعراست یکی: «درمدح

پادشاهان زمان» دیگر «درمدح پادشاه ایران ابوالمظفرسلطان حمزه میرزا» قطعهٔ اوّل اینست :

پس ازمدح وثنای شاه مردان بگویم وصف شاهنشاه ایـران
شه عـالم پنـاه عدل گستر خدا بنـده محمد آل حیـدر
ز فرقش کم مبـادا تاج شاهی پنـاهش ظل الطـاف الـهی

وقطعهٔ دوم این است :

سمیّ حمزه میرزای جهانگیر که بهرسجده‌اش افلاك خم شد
بجویم حرمت نامش ز حمزه که نام‌حمزه از وی محترم شد
دو حمزه نام مشهور جهـانند که نام هر دو در عالم علم شد
یکی از مردمی میر عرب بود یك از مردانگی شاه عجم شد

نسخه‌ای که از این رسالهٔ روحی انار جانی نگارنده دارم چنانکه گفته شد از ابتدا ناقص است و از مقدّمهٔ آن چیزی افتاده بنا براین درست معلوم نیست که مؤلّف آنرا بچه قصدی تألیف کرده همینقدر ازهمان جزء از مقدّمه که بدست است معلوم میشودکه نویسندهٔ آن پس ازخلطه و آمیزش باعلما وفضلا و شعرای تبریز و باختن دل ودین در قمار عشق و حشر ونشر با کسبهٔ بازار خود را شایستهٔ هیچیك از این مراحل ندیده و ناچار بعزلت و تنهائی خوگرفته و بتشویق یکی از صاحبدلان این رساله را که حاصل تجارب او در آن عوالم سیر وسلوك است برشتهٔ تألیف در آورده شامل دوازده فصل و یك خاتمه و ما دراینجا عنوان آن فصول را برای معرّفی موضوع رسالهٔ او ذیلاً بدست میدهیم :

فصل اوّل (قسمت ابتدا و عنوان آن افتاده است) .

فصل دوّم در بیان عدل و اخلاق سلاطین .

فصل سوّم در بیان طالب علمان .

فصل چهارم در بیان حال وزراء .

فصل پنجم در بیان شعرا .

فصل ششم در بیان عشق وعاشقی .

فصل هفتم در بیان معشوق .
فصل هشتم در لباس .
فصل نهم در اوضاع سپاهیان .
فصل دهم در مذمّت کدخدائی .
فصل یازدهم در بیان شاهد بازی .
فصل دوازدهم در ذلّت طامع و مذمّت بخیل .

این فصول همه مختصر است وهیچیك بیش از یکی دوصفحه نیست وبیان مؤلّف هم غالباً با طنز و انتقاد قرین وتاحدّی یادآور طرز بیان عبید زاکانی است . برای آنکه خوانندگان محترم فی الجمله از سیاق آن اطلاعی بهم رسانند فصل پنجم این رساله را دراینجا عیناً نقل میکنیم .

«فصل پنجم در بیان شعرا ، بدانکه شعرا شوخ طبیعت وعاشق پیشه و پر دود و متفکر و شیرین زبان و فصیح اللسان و ملیح البیان و مربوط الکلام می باینند تا از مضمون بکر و منظوم فکر بشعر خوش وصحبت دلکش باعث انتعاش طبایع نکته سنجان و سخنوران گردند نه شعرای مضمون دزد تتبع کن بدکلام غلیظ الفاظ ناموزون بحر ناشناس کم بحث کج سلیقهٔ طرز ندان خنك بیانکه ازشعر بدشان طبایع ملال گیرد و از طرز ناخوششان خاطرها کدورت پذیرد واز اشعار باردشان شعرفهمان تمسخر فرمایند و از اقوال کارهشان نکته دانان تنفر نمایند و یا آنکه پیوسته در بازارها شعر خوانند و بهرکس که رسند اظهار شاعری نمایند و بطمع پنج درم یك قطعه گویند و گدا طبیعت و خوش آمدگو باشند و بجهت لقمهٔ طعامی هر روز بدر دکانی یا بخانهٔ روند و بجهت ممسکان ونا اهلان و ابلهان بنا برطمع قطعه وقصاید گویند ودرمجالس پیوسته شعرخود خوانند و تعریف کنند و توقّع تحسین داشته باشند و در وقت شعر خواندن تبسم و حالت نمایند و سر و گردن متحرّك سازند واشعار خود را نوشته در بغل نگاه دارند و تعریف اشعار شاعران ننمایند و درشعر وسخن انصاف نکنند و اسم ارباب سخن را بی ادبانه مذکور سازند و بتقریب اشعار مردم خوانند ودخلهای ناموجه نمایند و با مردم ناموزون بحث شعر کنند یا بخوانند و شعرای آذربایجان تتبع شعرای عراق وخراسان

نمایند وبروز مرّهٔ ایشان متکلم گردند و بزینت وشق ولباس مقید باشند و دستار شلغمی پیچیده بر سر نهند و گوشه های درّاعه را از پیش گردن بطریق مو پیچ زنان در عقب اندازند و اگر قصوری در شعر مردم ببینند زود عیب آنرا ظاهر سازند و علم اختلاط ندانند و شکم پرست و لقمه دوست باشند '

زنهار ازین طایفه خودرا تو نگه دار زنهار تنفر کن ازین طایفه زنهار »

تا اینجا آنچه گفته شد بر سبیل مقدّمه بود برای معرفی رسالهٔ روحی انارجانی و تشخیص عصر و زمان و طرز بیان او در نظم و نثر اما اصل مطلبی که این مقاله بیشتر برای خاطر آن نوشته شده خاتمهٔ این رسالهٔ روحی است که از لحاظ تحقیق در باب زبان فارسی آذری واینکه این زبان لا اقل تا چه زمان درآذربایجان معمول ومتداول بوده اهمیت فوق العاده دارد .

عنوان این خاتمه که شامل چهارده فصل کوتاه است (هر کدام هفت هشت الی چهارده پانزده سطر) چنین است : «در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث واعیان و اجلاف تبریز» و تمام آنها بلهجهٔ خاص آذری است حتی یك جمله یا یك کلمه ترکی هم در سراسر آنها دیده نمیشود .

آخرین نمونهٔ مکتوبی که از نظم و نثر آذری در دست است همانهاست که ابن بزاز در صفوة الصفا و شیخ حسین زاهدی در سلسلة النسب صفویه از شیخ صفی الدّین اردبیلی (٦٥٠-٧٣٥) وپسرش شیخ صدرالدّین موسی (٧٠٤-٧٩٤) ومعاصرین ایشان نقل کرده اند . چون از این ایام که مقارن اواسط قرن هشتم هجری است بگذریم دیگر تا کنون آثار مکتوبی از زبان آذری دیده نشده وبهمین جهت حدس جماعتی این بوده است که این زبان از همین اوقات در آذربایجان رو بزوال گذاشته و ترکی بتدریج جای آنرا گرفته است .

فصولی که روحی انارجانی دراین رسالهٔ خود می‌آورد وصریحاً آنها را «اصطلاحات و عبارات اناث و اعیان و اجلاف تبریز» می‌نامد دلیلی بسیار قوی و شاهدی صادق است براین که درحین تألیف این رساله یعنی درحدود سال هزارهجری درشهر تبریز یعنی مرکز

آذربایجان و پای تخت شاه اسماعیل مؤسس سلسلهٔ صفویه هنوز مردم عموماً بزبان آذری تکلم میکرده‌اند ودرصورتیکه حال پای‌تخت‌آذربایجان یعنی مرکز اجتماع ترکمانان مهاجر ارمنستان والجزیره و سوریه و اردوگاه عمدهٔ صفویه در آن ایام این بوده است حال آبادیهای دور دست و دهات که از رفت و آمد و سکونت ایشان مصون مانده مسلم است.

فهرست این چهارده فصل از خاتمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی بقرار ذیل است:

فصل اول در تواضعات اناث، فصل دوم در تکلیفات و تکلفات اناث تبریز، فصل سوم در ساز و سازنده، فصل چهارم درناز ونزاکت صحبت خاصه، فصل پنجم درتعریف خواهر ... درمذمت شوهرپیر، فصل ششم در تعریف جوان، فصل هفتم درمذمت‌مستوری فصل هشتم در بیماری و بحکیم رفتن، فصل نهم در مناظرهٔ مادر عروس با مادر داماد، فصل دهم در جواب مادر داماد با مادر عروس، فصل یازدهم در شاعریها، فصل دوازدهم شوهر را بتقریب بر سر کار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن وبا مخدوم کره‌مناقشه کردن، فصل سیزدهم در بیان عبارت أعیان تبریز که با عزیزی مناظره کرده باشند و با مثل‌خودی بیان، فصل چهاردم بقاضی رفتن پهلوان واظهار دعوی با مثل خودی نمودن.

بدبختانه بعلت نداشتن زیر و زبر درمطبعه و معلوم نبودن معنی بعضی از کلمات و جمل ما نتوانستیم قسمت عمدهٔ فصول خاتمهٔ این رساله را در اینجا نقل کنیم ناچار بنمودن عکس یك صفحه ازآن رساله ونقل قسمتی از ابتدای فصل هشتم با ترجمهٔ تقریبی آن در این مقاله اکتفا میکنیم.

این است قسمت اول فصل هشتم که عنوان آن «در بیماری وبحکیم رفتن» است:

«خورجان نگومت چیم بسرآمد لرزم گرفت، کونم تصبید، آلوز والوز شدم دلم‌بهم ور آمه، ورجستم، جرو جنده پوشیدم فرجی‌کود بسرگرفتم رفتم بحکیم نظمما گرفت، شافم فرمود ورداشتم، اشکمم رفت، جانم در رهید شعر:

از آنکه دو شور کردم روز خش ندیدم،

عکس یك صفحه از رسالهٔ روحی انارجانی

ترجمهٔ تحت‌اللفظی این قسمت چنین است:

« خواهرجان نمیگویمت چه مرا بسر آمد، لرزم گرفت، کونم چسبید دلم بهم بر آمد برجستم ُجر وژنده پوشیدم فرجی کبود برسر گرفتم، رفتم بحکیم، نبضم را گرفت، شافم فرمود، برداشتم، شکمم رفت جانم وارهید، شعر:

از وقتی که دو شوهر کردم روز خوش ندیدم »

فارسی معمولی قسمت اول این صفحه که عکس برداشته شده بعد از عنوان یعنی: «شوهر را بتقریب بر سرکار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن و با مخدوم کره مناقشه کردن» چنین است:

یتیم بماند پسرم، وای بموی سرت، وای بچرکهای پات، سر بهیچ خانه داخل نکند، ببالای هیچ فرش نرود، بحرمت این شب جمعه که خدا مرا از این روز سیاه وارهاند، بیا پیش‌چراغ سرنکبتی‌ات‌را پیه بمالم، خون واریخته، کچل شدی، پدرداران هفته‌ای که هفت روز است بحمامند، یتمچهٔ من را موی سرش کچل کرد، پدر در غم نیست، اگر پدر پدر باشد هفته‌ای سه بار بحمامت میبرد سرت را میتراشد پایت‌راسنگ میزند عرضه‌ور نباشی ......[1] همین خوب است که شب تا صبح با ُپس ُپس بخوابد، وای تروز سیاهم وای بشب تارم، هیچ مادر بر سر خشت ننشیند، دختر نزاید، مادر ما دل و روده‌اش بزمین بیاید، پدر ما زیر و بالاش فرو بریزد.»

البته در نقل عبارت این فصول‌نقل زیرو زبرحروف ممکن نبود و الا معلوم‌میشد که تلفظ مردم آنوقت تبریز از بعضی کلمات با تلفظ امروز اهالی طهران فرق داشته و بی شباهت بتلفظ مردم بعضی از ولایات مثل گیلان و مازندران و خراسان یا پاره‌ای از آبادیهای حالیهٔ اطراف پای تخت نبوده مثلاً حرکت ما قبل ضمایر متصله بر خلاف‌تلفظ کنونی مردم‌طهران که فتحه است در این نوشته همه جاضمه است مثل لرزم (بضم زاء) و دلم (بضم لام) و جستم (بضم تاء) و شافم (بضم فاء) است و تلفظ بعضی از افعال نیز

۱ ـ معنی این جمله : « و بکیان اوکیوان» درست معلوم نشد.

بشکلی دیگر است مثل کردم بضم کاف و گرفت بضم کاف فارسی، سوّم شخصها که ازمصادر دالی مشتق باشد بجای آنکه بدال ما قبل مفتوح ختم شود بهاءَ ماقبل مفتوح مختوم است مثل میمانه و وامانه و درآمه ونباشه بجای میماند ووامانْد ودرآمد ونباشد. نفرینها با میم شروع و بالف قبل از ضمیر شخص بطرز فارسی قدیم استعمال شده مثل مزیوام و مرسام و ممانام یعنی زنده نباشم و نرسم ونمانم یا مزیواد ومرساد و مماناد یعنی زنده نباشد و نرسد و نماند و از این قبیل خصایص صرفی. ان شاءالله اگر نسخهٔ دیگری از این رساله بدست آمد یا بزودی بحل مشکلات آن توفیق یافتیم آنرا بتمامی منتشر می کنیم.

این بود شرحی اجمالی در باب رسالهٔ روحی انار جانی که خاتمهٔ آن از لحاظ تحقیق لهجه‌های ولایتی ایران مخصوصاً زبان فارسی آذری اهمیتی فوق العاده دارد و شایستهٔ آنست که بیش ازاین مورد توّجه وتحقیق قرارگیرد.

در خاتمهٔ این مقال برای آنکه نمونه‌ای نیز ازشعر روحی انارجانی بدست داده باشیم بنقل این غزل اوکه در آخر همان نسخه مندرجست میپردازیم و آن اینست:

مست جام عشق‌جانانرا شراب ازبهر چیست ... تشنهٔ لعل تـرا یاقوت ناب از بهر چیست

شاهبازت را اگرنگذشت دردل قصد صید ... هرزمان مرغ دلم دراضطراب ازبهرچیست

ز آتش می گر فروزان نیست گلزار ترت ... سنبلت راهرزمان آن پیچ وتاب ازبهرچیست

گرنه بیداری کشیدی امشب از می تابروز ... آن خمارچشم مست نیمخواب ازبهرچیست

گرنه از سوز تو آتش در دل روحی فتـاد ... خانه‌های دیده‌اش هردم پرآب ازبهرچیست